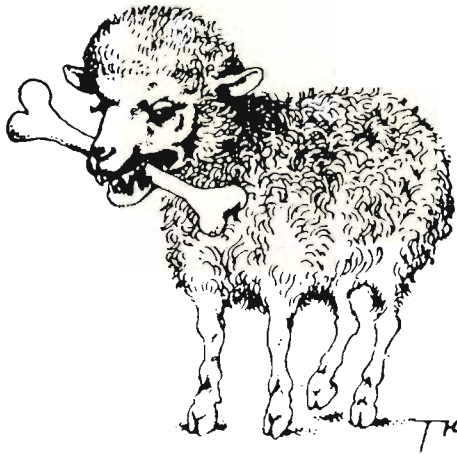


اقتصاد سیاسی خارجی ستیزی

احمد سیف



اگرچه مدافعان سرمایه
سالاری از خماری ناشی از
پیروزی سیاسی بر
«سوسیالیسم روسی» هنوز
در نیامده‌اند ولی تحولاتی که
در کشورهای اروپایی در
جریان است دورنمای
هراس‌انگیزی را به نمایش
می‌گذارد.

وقتی در اواخر دهه‌ی ۷۰ میلادی کشتی اقتصاد کینزی به گِل نشست، راستگرایان جدید در پوششی فریبنده قدرت را قبضه کردند. یکی از احیای یک امپراطوری نزارو در حال مرگ سخن گفت و آن دیگری، آغاز دورانی نوین را وعده داد. طولی نکشید که این پندربافی‌ها بخش قابل توجهی از جهان را در بر گرفت. سقوط سوسیالیسم واقعاً موجود موجب شد که این پندربافی‌ها به راستی جهانی شود.

در چنین بلبشوای، البته که ایدئولوژی پردازان سرمایه از «پایان تاریخ» سخن خواهند گفت و به قول خودشان از جهانی شدن دموکراسی لیبرالی غربی به مثابه شکل نهایی دولت بشری. اگر در مقطعی پرداختن به ناهنجاری‌های سرمایه سالاری در انحصار نظریه پردازان چپ و رادیکال بود، در یکی دو دهه‌ی گذشته، راستگرایان عبارت «ناهنجاری ساختاری» را به غنیمت بردند و خواستار بازسازی و تعدیل همان ساختار بر همان مبناهای موجود شدند. با این تفاوت که همه‌ی تجربیات بشریت مترقی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در این میان قربانی خیره‌سری‌های تئوریک راستگرایان شد. انتقال همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی به سرمایه‌داران بخش خصوصی و محدود کردن حیطه‌ی تأثیرگذاری دولت بر متغیرهای اقتصادی نسخه‌ی از پیش آماده شده‌ای شد که هم برای رفع بیماری اقتصادی روسیه‌ی به کج‌راه رفته مفید آمد و هم برای درمان مشکلات اقتصادی

پاکستان اسلامی. هم جواگویی مصائب اقتصادی هندوستان شد و هم دارویی شفا بخش برای درمان بیماری مصر و زئیر و ملاوی. از طرف دیگر «پیروزی» دموکراسی لیبرالی غربی هم که هست، پس به راستی دیگر چه مرگمان است؟ هیچ، به تعبیر مارک توآین، خبرها با اندکی مبالغه آلوده‌اند!

آنچه در پایان قرن بیستم داریم فقط خیره‌سری و کوراندیشی تئوریک راستگرایان نیست.

واقعیت بحرانی عمیق و همه جانبه هم خیره‌سری می‌کند. نه فقط انبوهی از کارگران بیکارند و رفته رفته امیدهای خود را به آینده از دست رفته می‌بینند، بل که کسی هم نمی‌داند با بیکاری انبوه چه باید کرد؟ تورم نهادی شده باز میل به بالا رفتن کرده است. دخل و خرج دولت‌ها با هم نمی‌خواند و اکثریت کشورهای جهانی کسری موازنه‌ی پرداخت دارند. قرار بود که با پایان گرفتن جنگ سرد صرفه‌جویی‌های ناشی از «صلح»، اقتصاد جهان را به سطح بالاتری از رفاه برساند. اینجا نیز با درخ و درد باید گفت کمتر دوره‌ای از تاریخ معاصر را داریم که این همه کانون‌های جنگی هم‌زمان فعال بوده باشند.

نتیجه‌ی بحران اقتصادی و جنگ بر خلاف نظریه پردازان مکتب «پایان تاریخ»، دیکتاتوری و سرکوب و قانون شکنی‌های نهادی شده‌ی حکومتی است و پی‌آمد آن هم چیزیست که من از آن به عنوان جهانی شدن پناه‌جویی نام می‌برم. یعنی چه بسیاری کسانی که نه ضرورتاً برای حفظ

جان که برای نجات انسانیت خویش سختی خانه به دوشی را پذیرا شده‌اند. اگر کانال‌های قانونی وجود داشته باشد که چه بهتر و اگر نباشد که چه باک؟ نظام مبتنی بر بازار آزاد برای رفع این مشکل «راه‌حل‌های» لازم را عرضه خواهد کرد. تنها شرط و یا پیش شرط این است که متقاضیان «قیمت مناسبی» بپردازند. در مرحله‌ی اول همه‌ی امکانات صرف به دست آوردن یک پاسپورت قلبی و یا رشوه به این و آن می‌شود و در مراحل بعدی همه‌ی زندگی و همه‌ی جوانی و شادابی در پستوی کارگاه‌های تنگ و تاریک و یا محل‌های مشابه به حداقل امکانات به هدر می‌رود.

ای‌کاش، مساله به همین جا ختم می‌شد. کم نیستند کسانی در کشورهای مهاجرپذیر که ناتوان از درک آنچه بر جهان می‌گذرد، تازه دو قورت و نیم هم طلبکارند. یعنی بخشی از قربانیان سرمایه سالاری در این کشورها، بخش دیگری از قربانیان همین نظام را، پناه‌جویان را می‌گویم، به عنوان عاملان بحران سرمایه سالاری مورد سرزنش قرار می‌دهند.

می‌دانم وقتی پناه‌جویان را قربانیان سرمایه سالاری می‌خوانم، شماری پوزخندزنان خواهند گفت: یارو را باش. انگار از پشت کوه آمده است! نمی‌داند انگار که این همه آدم که از جوامع به اصطلاح جهان سوم به بیرون پرتاب می‌شوند، نهایتاً سر از همین جوامع سرمایه‌سالاری در می‌آورند. تا اینجا پیش رامن هم می‌دانم. اما

روزگار تومسه شماره بیست و هشتم ۲۸

علاقتم بدانم پناهجویان از کجا می آیند و چرا می آیند و به واقع به کجا می روند؟ آنچه که باید در وهله اول بررسی شود، نه چگونگی پذیرش یک پناهجو، بل که پروسه پناهجو شدن اوست و اینجاست که سرمایه سالاری کشورهای به اصطلاح جهان سوم به عنوان عمده ترین و اساسی ترین عامل جلوه گر می شود. البته این را هم بگویم و بگذرم که مرا با نخواننده استاد شدهایی که پس از عمری چپ زدن، بیرانه سر، کشف کرده اند که سرمایه سالاری آنقدرها هم بد نیست، کاری نیست. خیلی ها با توهم و در توهم زندگی می کنند. چه ضرری دارد این جماعت هم در سودای سرمایه سالاری نجات بخش، دوران بازنستکی فکری خود را بگذرانند. باری به هر کشوری که می نگرید می بینید برای حل بحران پناهجویی و مهاجرت دست به کار شده اند. قانون گزاران به صورت های گوناگون می کوشند با ساده کردن و تسریع فرایند بررسی تقاضای پناهجویی، پناهجویی را هر چه دشوارتر کنند. برای نمونه در سطح اتحادیه ی اروپا برای همگن کردن سیاست ها می کوشند^(۱) و برای نمونه سیستم جمع آوری اثر انگشت به وسیله ی کامپیوتر (Europe) را به کار می گیرند که اگرچه ممکن است رسیدگی به پرونده ی پناهجو را تسریع کند ولی این پی آمد اضافی را هم دارد که اگر یک کشور عضو اتحادیه به پناهجویی پاسخ منفی بدهد همان پاسخ به عنوان پاسخ دیگر اعضای اتحادیه ثبت می شود. نظریه پردازان علوم اجتماعی هم بیکار نیستند. می کوشند برای سیاست های دولت متبوع خویش زمینه های نظری لازم را فراهم آورند.

ترجمان بیرونی یکی از این کوششها برای تدوین یک چارچوب نظری مقبول و عامه پسند، کشیدن یک دیوار چین است بین پناهجویان «سیاسی» و «اقتصادی» و فراموش می کنند انگار که حتا در «اقتصادی ترین» شکل پناهجویی پناهجویان اقتصادی در واقع و به گوهر، پناه جویانی سیاسی اند که از بی آمدهای اقتصادی سیاست حاکم بر جوامع خویش می گریزند. واقعیت این است که این نیازهای اقتصادی سرمایه سالاریست که سیاست کشورهای به اصطلاح جهان سوم را می سازد و ادامه ی این سیاست است که شماری از شهروندان این کشورها را به صورت پناه جویان دگرسان می کند. این دسته از پناه جویان نه به راستی دل نگران بهبود وضع اقتصادی خویش بل که در اندیشه ی نجات زندگی خویشند. می خواهیم بگویم که تفکیک بین پناه جویان اقتصادی و سیاسی اگرچه به ظاهر عامه

پسند است ولی تفکیکی است بی اساس. اگر در گذشته ای نه چندان دور به ارتش استعماری و نیمه استعماری نیاز بود تا منافع و مطامع استعمارگران حفظ شود، امروز در پایان قرن بیستم منطق نظام سرمایه داری منعکس شده در سیاست های صندوق به اصطلاح بین المللی پول و بانک به اصطلاح جهانی و به دلالتی «گات» (GATT) موافقت نامه ی عمومی تعرفه و تجارت) همان کارها را منتها به شیوه ای مابعد استعماری و شاید بتوان گفت پسامدرن انجام می دهد. پس به اشاره بگویم و بگذرم که آنچه در مجموع شاهدیم انهدام ساختار اقتصادی و اجتماعی این جوامع است در پوشش «توسعه و پیشرفت» و آنچه در میان این خرابه ها بنا می شود، اگر بشود، نه پیوندی با گذشته شان دارد و نه رابطه ای با آینده شان. با نیازهای کوتاه مدت سرمایه ی جهانی آن هم در دوره ای که با تهاجم و بی رحمی بی سابقه ای خصلت بندی می شود تعیین می گردد. سرمایه سالاری «پسامدرن» در این جوامع این ویژگی هراس انگیز را دارد که اگرچه مصرف زدگی را تبلیغ می کند ولی بنیاد تولیدی قابل توجهی ندارد و از همین روست که شمار قابل توجهی از جمعیت در حال تحرک دایم اند و دلیل اصلی اش به گمان من این است که از روند تولید به بیرون پرتاب شده اند. در مرحله ی اول از روستا به شهر و پس آنگاه از شهر به حاشیه ی شهرها در حلبی آبادها و سپس به «مادر شهرها» و «مادر کشورها»^(۲) این روند مستقل از این که در عمل چه ویژگی هایی را با خود حمل می کند با متغیرهای صرفاً اقتصادی قابل توضیح نیست. در همین راستا پس این نکته را هم اضافه کنم که من به تازها و تئوری های کسانی که سرمایه سالاری حاکم بر کشورهای به اصطلاح جهان سوم را به درستی نمی شناسند ولی آن را با مراحل ابتدایی سرمایه سالاری اروپا در فلان قرن مقایسه کرده و نتیجه می گیرند که بسیاری از ناهنجاری های موجود در این کشورها نه ناشی از حاکمیت سرمایه سالاری بل که منبعث از ویژگی «جهان سومی» این جوامع است کار ندارم. حالا بماند که این «ویژگی» هرگز مشخص نمی شود و از آن بسی مهمتر این نکته بدیهی هم فراموش می شود که چراست و چگونه است که این مصائب و از جمله همین پرتاب بخشی از جمعیت به بیرون هم راه و هم زمان یا تسریع پروسه ی ادغام این جوامع در سرمایه سالاری جهانی است که این گونه از کنترل خارج شده است و ابعادی به راستی فاجعه آمیز گرفته است.

اگرچه مدافعان سرمایه سالاری از خماری ناشی از پیروزی سیاسی بر «سوسیالیسم روسی» هنوز در نیامده اند ولی تحولاتی که در کشورهای اروپایی در جریان است دور نمای هراس انگیزی را به نمایش می گذارد. نه فقط بیکاری میل به پایین آمدن ندارد بل که «دولت رفاه» نیز از همه سو در این کشورها زیر ضرب قرار دارد. محتمل است که بومی های بیکار شده که روز به روز حق بیکاری کمتری دریافت می کنند بیشتر و بیشتر جذب جریانانات و احزاب فاشیستی و نئوفاشیستی بشوند و بر اروپا همان برود که پس از بحران بزرگ سالها ۱۹۲۰ رفت. اگر در آن سالها هیتلر و موسولینی بدون دسترسی داشتن به سلاح های هسته ای جنگ جهانی را آغاز کردند، هیتلرها و موسولینی های آینده میراث خواران انبارهای عظیمی از این سلاح ها هستند. خوش خیالی و ساده اندیشی خطرناکی است اگر گمان کنیم که در استفاده از این سلاح ها تردید خواهند داشت.

گذشته از سخت جانی بحران اقتصادی، عامل دیگری که قدرت گرفتن دوباره ی فاشیسم را محتمل می کند ساده اندیشی کسانی است که گمان می کنند اروپا از گذشته ی خویش آنقدر درس آموخته است تا این خبط هول انگیز را تکرار نکند. به همین دلیل این جماعت مدعی اند که این گروه ها و سازمان ها اگرچه بسیار پر سر و صدا هستند ولی کماکان در حاشیه ی سیاست این کشورها روزگار می گذرانند. از آن گذشته، احزاب عمده در این کشورها با همه ی اختلافات فیما بین، حداقل در مخالفت با جریانانات فاشیستی اتفاق نظر دارند.

هدف از این نوشتار مختصر ارایه زمینه است برای درک بهتر آنچه که در اروپا می گذرد. بر خلاف نظر این ناظران از منظری که من به این تحولات می نگرم، احتمال روی کار آمدن فاشیسم در اروپا بسیار هم جدی است. از یک سوی رشد این جریانانات بسیار نگران کننده است و از سوی دیگر، شماری از همین احزاب عمده و حتا در مواردی حکومت ها، برای عقب نماندن از قافله، خود حامیان و حتا مجریان سیاست های فاشیستی شده اند.

با مقدمه ای که پیشتر ارایه شد، اجازه بدهید با این پیش گزاره بحث را ادامه بدهم که سرمایه سالاری بازار سالار در مقایسه با سرمایه سالاری مختلط [آنچه که اقتصادیات کینزی نامیده می شود] نظامی است بحران آفرین و بحران هایش در نبود یک «دولت رفاه» در چارچوب این نظام راه حل ندارند. سریع و به اشاره بگویم که «راه حل» کینزی نیز هم چنان که

یک بحث انتقادی در رد «تعدیل اقتصادی» و یا «خصوصی سازی آب» بحثی ایدئولوژیک است ولی تبلیغ برای ایجاد بازار خرید و فروش «اعضای بدن انسان» ارائه‌ی مباحثی است علمی که «کمبود» عرضه‌ی قلب و کلیه و چشم ... را برطرف خواهد کرد!^(۳)

یکی از جنبه‌های نگران‌کننده در اروپا این است که در بسیاری از کشورها احزاب و جریان‌های فاشیستی مقبولیت انتخابی هم یافته‌اند و بر شمار نمایندگان خویش در مجالس محلی و ملی اروپایی افزوده‌اند.

برای نمونه، در اکتبر ۱۹۹۶، «حزب آزادی» از نظر مقبولیت انتخاباتی هم طراز دو حزب عمده‌ی اتریش شد و توانست ۶ نماینده به پارلمان اروپا بفرستد [۶ نماینده از ۱۶ نماینده‌ی اتریشی در این پارلمان]. در انتخابات انجمن شهر وین، این حزب ۷ نماینده دارد و نتیجه‌ی موفقیت این حزب این بود که برای اولین بار از جنگ دوم جهانی به این سو، سوسیال دموکرات‌ها اکثریت انتخاباتی خود را در انجمن شهر از دست داده‌اند. هیدر، رهبر «حزب آزادی» خود را حامی فقرا، کهن سالان و کارگران می‌داند و در طول انتخابات اکتبر به تکرار از:

- توقف مهاجریذیری.

- پس گرفتن پرداختی‌های اتریش به جامعه‌ی اروپا.

- جدی‌تر گرفتن مبارزه با بزه‌کاری.

سخن گفته است. هراس‌انگیز این‌که، در یک نظرخواهی روشن شد که ۵۰ درصد از کارگران اتریش از این حزب طرفداری می‌کنند. هیدر در یکی از مiting‌های انتخاباتی، با اشاره به بدی وضع مسکن گفت، مهاجران تُرک این آیرتمان‌ها را از شما «می‌زدند» و افزود، «این شهر، شهر ماست، استونیول که نیست». نمایندگان و سخن‌گویان احزاب دیگر به جای مبارزه با تبلیغات نژادپرستانه برای عقب‌نماندن از قافله به آن پیوسته‌اند. چند روز قبل از انتخابات اکتبر افشا شد که یکی از کاندیداهای حزب Liberal Reform تمایلات نژادپرستانه دارد. از سوی دیگر، حزب سبزهای اتریش در اطلاعیه‌ای سوسیال دموکرات‌ها را به اجرای سیاست‌های نژادپرستانه متهم کرده است. جریان این بود که تقاضای شهروندان غیر اروپایی برای پیوستن به بستگان خویش در اتریش بدون گذر از مراحل قانونی و بدون واریسیدن پذیرفته نمی‌شد. البته مقامات حکومتی در وین در دفاع از این سیاست علناً نژادپرستانه که برای اولین بار از ۱۹۴۵ به بعد از

سوی مقامات رسمی و دولتی و بطور علنی اجرا می‌شد، ادعا کردند که «این تقاضانامه‌ها مربوط به آن گروه‌های فرهنگی - نژادی است که بنا به تجربه برای جا افتادن و ادغام در عادات، شیوه‌ی زندگی، به ویژه زبان و ارتباط‌گیری در اروپای مرکزی گرفتار مشکل هستند. به همین دلیل به تقاضاهای شان به طور مثبت برخورد نمی‌شود». در بلژیک نیز به شیوه‌ای دیگر شاهد رشد همین گرایش‌ها هستیم. در جریان ناپدید شدن و قتل چندین کودک که یکی از مهمترین و پرسروصداترین رسوایی‌های جنسی در بلژیک بود، یک دختر ۹ ساله‌ی مراکشی به نام لوبنا بن عیسی نیز ناپدید شد. در تظاهرات گسترده‌ای در بروکسل که در اعتراض به این جنایات برگزار شد، پلاکاردی شامل نام همه‌ی مفقود شدگان، به استثنای لوبنا، به روی یک کامیون حمل می‌شد. سازمان دهندگان تظاهرات با صدور اطلاعیه‌ای از این سهل‌انگاری پوزش خواهی کردند. کمی بعد، اما ابعاد دیگری روشن شد. یک کمیته‌ی پارلمانی که درباره‌ی جریان مفقود شدن کودکان واری می‌کند به وسیله‌ی وکیل خانواده‌ی بن عیسی از بدرقتاری پلیس با این خانواده باخبر شد. به علاوه معلوم شد که دادستان کل بلژیک کسی را برای واریسیدن چگونگی ربوده شدن لوبنا مأمور نکرده است و پلیس نیز از خانواده‌ی بن عیسی خواست که برای پیگیری موضوع وکیل بگیرند و حتا روشن شد که در طول سه ماهی که پلیس به واریسیدن جریان مفقود شدگان مشغول بود، سر نخ‌های بسیار مهم در خصوص ناپدید شدن لوبنا تعقیب نشدند. دادستان کل بلژیک در یک برنامه‌ی تلویزیونی ضمن دفاع از تصمیمات خویش گفت: «علت اصلی این است که ما با جامعه‌ی مراکش‌های اینجا آشنا نیستیم و به همین دلیل نمی‌توانیم [در بیوند با این جامعه] دروغ را از راست تشخیص بدهیم».

در جمهوری نوپای چک، حدوداً ۵۰ نشریه‌ی فاشیستی چاپ می‌شود و در انتخابات ژوئن ۱۹۹۶ حزب نئوفاشیستی به موفقیت‌های تازه‌ای دست یافته است. مجارستان، برای غیر اروپایی‌ها مقوله‌ای به نام پناه جویی سیاسی را به رسمیت نمی‌شناسد و به اعتراضات سازمان عفو بین‌المللی نیز تاکنون توجهی نکرده است. در بلغارستان، در فاصله‌ی ژانویه ۱۹۹۴ تا مه ۱۹۹۵، ۱۷ نفر از جمله ۵ غیر بلغاری در حالی که در بازداشت بودند به طرز مشکوکی به قتل رسیدند. سازمان عفو بین‌المللی به شکنجه، ضرب و حتا تیراندازی به سوی خارجی‌ها اعتراض کرده است. به گزارش این سازمان پلیس

بلغار از قربانیان خشونت‌های نژادی حمایت نمی‌کند و حتا پزشکان نیز به این قربانیان گواهی طبی که نشان‌دهنده‌ی آثار ضرب و جرح به وسیله پلیس باشد نمی‌دهند. به گزارش این سازمان، یک پناه‌جوی ایرانی به نام رحمت رضازاده ملک که در آلمان زندگی میکند و به طور قانونی به صوفیه سفر کرده بود در فرودگاه مورد ضرب و شتم پلیس بلغارستان قرار گرفت و حتا به روی او اسلحه کشیدند. پس از اخراج سریع به آلمان، پزشک آلمانی تأیید کرد که آقای رضازاده ملک به شدت کتک خورده است. در هلند، رهبر حزب لیبرال‌ها، هانس بولکشتاین بر این باور است که نظر به این‌که، «سیاه پوستان کارایی کمتری دارند و کیفیت تولیداتشان مناسب نیست» دولت باید مقدار حداقل مزد را برای این دسته از کارگران کاهش بدهد.

در فرانسه، آقای لوپن بالاخره علناً مواضع نژادپرستانه‌ی خویش را آشکار کرد و در مصاحبه‌ای با لوموند گفت: «نژادها با هم برابر نیستند» و با اشاره به بازی‌های المپیک، ادامه داد «نابرابری نژادها انکارناپذیر است... ورزشکاران سیاه پوست بسی بهتر از ورزشکاران سفید در این دور از مسابقات درخشیدند». در عین حال اما، پیروان «جبهه‌ملی» و لوپن به تظاهرات گسترده‌ای بر علیه «جهانی شدن» دست زدند. برخلاف آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد تظاهرات فاشیست‌های فرانسوی بر علیه «جهانی شدن» ربطی به فعالیت‌ها و زیاده‌طلبی‌های بنگاه‌های فراملیتی ندارد بل که عنوان دهن پرکن و فریبنده‌یست که از جریان‌های فاشیستی در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به میراث مانده و عمدتاً در برگزیده‌ی گرایش‌های خارجی ستیزانه این جریان‌هاست. و در همین راستاست که تظاهرات بر علیه جهانی شدن معنی پیدا می‌کند. در حال حاضر، وابستگان به «جبهه ملی» در تحت عنوان مبارزه با جهانی شدن در مناطقی که در کنترل اداری آنهاست [برای نمونه شهر Orange] به اقدامات گسترده‌ای دست زده‌اند. به ویژه بر کتاب‌خانه‌های عمومی کنترل شدیدی اعمال می‌کنند و کتاب‌های نویسندگان چپ‌اندیش، یا کتاب‌هایی درباره‌ی Rap، جنگ جهانی دوم، و یا در مخالفت با نژادپرستی را ممنوع اعلام نمودند. در سپتامبر ۱۹۹۶ کتابخانه‌های عمومی شهر Orange تنها ۳۵ عنوان کتاب خریداری کرد که تقریباً تمام نوشته‌ی هواداران «جبهه ملی» بود.

در انگلستان، «قانون پناه‌جویی و مهاجرت» که در ژوئیه ۱۹۹۶ به تصویب نهایی رسید،

وضعیتی فراهم آورده است که متقاضیان پناه جویی را در عمل به صورت «خیابان نشین» و «بی خانمان» دگرسان نموده است. از سوی «قانون مسکن» را تغییر دادند و در نتیجه شهرداری‌های منطقه‌ای فاقد منابع لازم برای اسکان دادن متقاضیان پناه‌جویی هستند. از سوی دیگر، در نتیجه‌ی تغییرات مشابه در قوانین بیمه‌های اجتماعی، سازمان بیمه‌های اجتماعی نیز به این متقاضیان کمک نمی‌کنند. کار به جایی رسید که قاضی سایمون براون که معمولاً از مواضع دولت دفاع می‌کند با انتقاد شدید از دولت گفت، «واداشتن متقاضیان پناه جویی به انتخاب بین زیستن در خیابان یا بازگشت به کشوری که از آن گریخته‌اند، شایسته‌ی یک جامعه‌ی متمدن نیست». در همین راستا، بر خلاف تمایل دولت، دادگاه عالی انگلستان شهرداری‌های منطقه‌ای را به تدارک مسکن برای متقاضیانی که هیچ امکان دیگری ندارند، موظف شناخته است. در مناطق گوناگون لندن، کمبود امکانات و اجبار قانونی، وضعیت ناهنجاری ایجاد کرده است. در منطقه‌ی کمدن [Camden] متقاضیان پناه جویی را در منازل سالمندان اسکان دادند و در هم‌راستای فولهام هم «شهر چادر» بر پا شده است و پناه جویان در زمین غیرقابل استفاده‌ای در نزدیکی زندان Warmwood Scrubs در چادر زندگی می‌کنند.

انعکاس این نوع سیاست‌های ملی، تحولات هراس‌انگیزی است که در سطح جامعه‌ی یک پارچه‌ی اروپا در جریان است. در جلسه‌ای در سپتامبر ۱۹۹۶ شورای وزیران جامعه‌ی پناه جویی شهروندان کشورهای عضو را در یک کشور عضو دیگر عملاً غیر ممکن ساخت. از آن پراهمیت‌تر، این‌که قدم‌های موثری در جهت نادیده گرفتن مقررات کنوانسیون ژنو درباره‌ی پناه جویی برداشته شد که اگر به تصویب نهایی برسد که بسیار محتمل است، در آن صورت دست این دولت‌ها را در نپذیرفتن پناه جو بازتر می‌کند. در این خصوص بی‌مناسبت نیست به جلسه‌ی دیگری که در ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۶ در پاریس برگزار شد نیز اشاره کنم. این جلسه بین وزیران کشورهای G7/8 [عمده کشورهای سرمایه پرطریق] «مبارزه با تروریسم» را داشت. چندی پیش، در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۶ جلسه‌ای در لیون برگزار شد که هیئت وزیران جامعه از همه‌ی دولت‌ها خواستند تا «از حمایت از تروریست‌ها دست بردارند». از آن گذشته، اعلام شد که «به

متهمان به فعالیت‌های تروریستی» نباید تحت هیچ عنوانی «پناه جویی» داد. دولت‌ها حق دارند «سازمان و گروه‌ها و نهادهایی را که به «فعالیت‌های تروریستی» متهم‌اند تحت نظر داشته باشند. ماده ۱۱ در اطلاعیه‌ای که در اختیار مطبوعات قرار گرفت، مقرر میدارد که «اطلاعات و امکانات ارتباطی [مثل پست الکترونیک E-Mail، اینترنت] در اختیار دولت‌های قانونی قرار بگیرد. مقررات لازم جهت «استرداد متهمان» نیز باید تدوین شود. ماده ۲۴ مقرر می‌دارد که تحت نظر گرفتن در مواردی که «فعالیت‌ها یا تحرک اشخاص یا گروه‌هایی که به همراهی با شبکه‌های تروریستی مظنون و متهم‌اند» باید تشدید شود. ماده ۱۳ درباره‌ی وضعیت پناه جویان است. «اگرچه پذیرش پناه جوی سیاسی و پذیرش پناه جو در قوانین بین‌المللی سابقه دارد... ولی همه‌ی دولت‌ها باید بکوشند این حقوق به منظورهای تروریستی مورد استفاده قرار بگیرد...»

اگرچه تردیدی نیست که با «تروریسم» باید مقابله شود ولی قبل از هر چیز باید تعریف بدون ابهامی از آن بدست داد تا راه برای سواستفاده مسدود شود. آنچه در باره‌ی مصوبات این دو جلسه توجه برانگیز است این‌که تهیه کنندگان این اطلاعیه‌ها بین «پناه جو»، «تروریست» و «بزهکاران سازمان یافته» و آنها که مظنون به همراهی با آنها هستند، تفکیک قایل نمی‌شوند. به اعتقاد من، از سوی یک کیسه کردنی این چنین، و کلی‌گویی و غیر مشخص نظر دادن موحب می‌شود که امکانات فراوانی برای بهره‌برداری و سواستفاده در دست دولت‌ها فراهم گردد. کمک رسانی به «دولت‌های قانونی» در عمل می‌تواند به صورت مساعدت به شماری از دولت‌های سرکوبگر و غیردموکراتیک برای سرکوب بیشتر در بیاید. مقوله‌ی «استرداد متهمان» نیز به همان میزان مخاطره‌آمیز است. با این تعاریف بی در و پیکر، دولت‌ها می‌توانند هر کسی را که بهر دلیلی «نامطلوب» ارزیابی نمایند به کشوری که از آن گریخته است، تحویل دهند. از سوی، برای تشدید کنترل می‌کوشند و از طرف دیگر «وعده‌ی مساعدت به دولت‌های قانونی» می‌دهند. به باور من، هیچ تضمینی وجود ندارد که اطلاعات جمع‌آوری شده در اختیار دولت‌های سرکوبگر قرار نگیرد.^(۴)

گفتن دارد که آنچه در لیون و یا پاریس به تصویب رسید به واقع بیان‌کننده‌ی گوهر سیاست‌های جامعه‌ی یک پارچه‌ی اروپا و کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری در سال‌های اخیر بود که بطور

روزافزونی بر علیه متقاضیان پناه جویی و بطور کلی خارجیان ساکن این کشورها اعمال می‌شد. لازم به یادآوریست که نوک تیز حمله هم عمدتاً به سوی کسانی است که از کشورهای در حال توسعه گریخته‌اند. من برآنم که ایدئولوژی حاکم بر این جلسات به وضوح نژادپرستانه بود که می‌کوشد از منافع کشورهای صنعتی غربی در برابر بقیه‌ی جهان حمایت نماید. به ظاهر البته مساله‌ای نیست و قابل درک است که چرا این دولت‌ها تنها در فکر حفظ منافع خویش هستند. مشکل از آنجا پیش می‌آید که در عمل معیارهای دوگانه و چندگانه به کار می‌گیرند. در برخورد به دولت‌ها و یا حتا گروه‌ها نمونه‌های فراوانی در دست است که نشان‌دهنده‌ی این معیارهای چندگانه است. گذشته از آن حمایت از منافع کشورهای سرمایه‌سالاری به جایی می‌رسد که مقررات و نظامات بین‌المللی را نادیده می‌گیرند.^(۵) ایجاد یک تشکل «ضد تروریستی جهانی متشکل از این کشورها» و تبدیل و دگرسانی FBI به صورت یک نیروی پلیسی جهانی برای اجرای این سیاست‌ها بخش عمده‌ی این استراتژی جدید است. قرار شده است که با صرف ۸۰ میلیون دلار، شاخه‌های فعال این سازمان در خارج از امریکا از ۲۳ به ۴۶ عدد برسد و شماری «کارگزاران ویژه‌ی خارجی» نیز قرار است از ۷۰ به ۱۲۹ برسد و این «کارگزاران» در سفارت‌خانه‌های امریکا مستقر خواهند بود. در حال حاضر این سازمان در این شهرها «نمایندگی» دارد: توکیو، هنگ کنگ، کانبرا، بانکوک، مانیل، اوتاوا، مکزیکوسیتی، پاناما، بریجتاون [باربی داس]، کاراکاس، بوگووتا، سانتیاگو، مونته‌یدلو، لندن، بروکسل، بن، مادرید، رم، آتن، مسکو، پاریس، برن، و وین. قرار است ۲۳ نمایندگی جدید در این شهرها ایجاد شود: کپنهاگ، تالین [استونی]، کیف، ورشو، پراگ، بخارست، لیما، برازیلیا، بوئنوس آیرس، سنول، یکن، سنگاپور، لاگوس، پره توریا، اسلام‌آباد، ریاض، تاشکند، الماتی [قزاقستان]، تبلیسی [جورجیا]، تل‌آویو، آنکارا، قاهره، و دهلی‌نو. آنچه در این جلسات مطرح نشد، حمایت همین کشورها از حکومت‌های سرکوبگر در کشورهای در حال توسعه است که با سلاح‌های فروخته شده به وسیله‌ی همین کشورها مسلح شده‌اند و از آن گذشته برای سرکوب مردم تحت حاکمیت خویش از ابزارها و شیوه‌هایی بهره می‌جویند که اگرچه از سوی این کشورها در اختیار این حکومت‌ها قرار می‌گیرد ولی استفاده از آنها در داخل کشورهای سازنده و صادرکننده غیر قانونی است.

نتیجه‌گیری:

تزدیدی نیست که همه‌ی این سیاست‌ها و اقدامات، از جمله کنترل داخلی و مرزی، اثر انگشت ستانی، بازداشت و مبادله‌ی اطلاعاتی، بازرسی کارت شناسایی، بازدید بدون اطلاع از منازل، اخراج سریع... تنها یک هدف بیشتر ندارد و آن این‌که گروه‌های پناه‌جو و «خارجی‌ها» به جوامع سرمایه‌سالاری راه پیدا نکنند. در مواردی که همه‌ی این کنترل‌ها به نتیجه نمی‌رسد و یک «پناه‌جو» و یا یک «خارجی» به این کشورها می‌رسد، به عناوین مختلف می‌کوشند که او را از دایره‌ی فعالیت‌های اجتماعی کنار بگذارند [برای نمونه، با محدودیت‌های آموزشی، بهداشتی، تهیه مسکن و حتا اشتغال]. البته گفتن دارد که در مورد خارجیانی که «به طور قانونی» در این جوامع زندگی میکنند و این فرایندها را طی کرده‌اند، همین محدودیت‌ها در مقیاس کمتر ولی بطور بسیار پیچیده‌تری عمل می‌کند. در بسیاری از کشورها، بیمه‌های اجتماعی سراسری با سرعت روزافزونی به صورت بیمه‌های اجتماعی مشخص و «هدف مندی شده» در می‌آید که شخص قبل از هر چیز باید «حق بهره‌مندی» خویش را به اثبات برساند. در عین حال اما، مجازات کارفرمایانی که مهاجران و یا پناه‌جویانی که هنوز «تکلیف‌شان» مشخص نشده را به کار بگیرند، افزایش یافته است. از سویی نمی‌توانند کار بگیرند و از سویی در اغلب موارد نمی‌توانند از بیمه‌های اجتماعی بهره‌مند شوند و این زمینه‌ایست که به دولت‌ها امکان می‌دهد تا پناه‌جویان را نه اگر به صورت «تروریست» ولی به صورت «بزه‌کاران عادی»، سواستفاده کنندگان از «بیمه‌های اجتماعی»، در مواردی حتا «قاچاقچیان» خصلت‌بندی نمایند. گوهر نژاد پرستانه‌ی این نگرش و این سیاست‌ها واضح‌تر از آن است که نیاز به تفسیر بیشتر داشته باشد. در نتیجه تعجبی ندارد که پس از بمب‌گذاری در قطار زیر زمینی پاریس در ژوئیه ۱۹۹۵، ۵۰۰/۰۰۰ تن از شهروندان کشورهای شمال آفریقا در خیابان‌های پاریس و شهرهای مجاور مورد تفتیش بدنی قرار گرفتند و ۳۰۰۰ تن از آن به بهانه «ورود غیر قانونی» به فرانسه از کشور اخراج شدند. (۶)

بی‌گمان درست است که برای حفظ امنیت سیاسی و اجتماعی دولت‌ها باید از هجوم سیل‌واره خارجیان جلوگیری نمایند. ولی در پیوند با کشورهای سرمایه‌سالاری اروپا با چنین وضعیتی روبرو نیستیم که شاهدش را در جای

دیگر به دست داده‌ام. از آن گذشته، شواهد موجود در آلمان و انگلستان نشان می‌دهد که خارجیان ساکن این دو کشور در واقع نشان دهنده‌ی فرار مغزها از کشورهای خویش هستند. برای نمونه، از هر چهار تن کارگر با مهارت در نظام بهداشت ملی انگلستان [دکترها، دندانپزشکان، نرس‌ها] یک تن در خارج از انگلستان فارغ‌التحصیل شده است. هر معیاری که به کار گرفته شود، این نشان از دست رفتن سرمایه‌ی انسانی برای کشورهای مبدأ و فایده برای اقتصاد انگلستان است. در یک پژوهش تازه که از سوی وزارت کشور انگلستان انجام گرفت معلوم شد که پناه‌جویانی که در این کشور پناه یافته‌اند از سطح آموزشی بسیار بالایی برخوردارند، یعنی بیش از نیمی از ایشان تحصیلات تا مرز دیپلم داشته‌اند، یک سوم فارغ‌التحصیل دانشگاه بودند. در میان انگلیسی‌ها، تنها ۱۲٪ دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. (۷) از نقطه نظر مسایل مالی و اقتصادی نیز وضع به همین صورت است. بر اساس پژوهشی در آلمان، با توجه به همه‌ی پرداخت‌های بیمه‌های اجتماعی و غیره، سهم ساکنان مهاجر آن کشور در درآمدهای دولت در سال ۱۴ میلیارد مارک [یعنی معادل ۱۰ میلیارد دلار] است. (۸)

با این همه، نئولیبرالیسم حاکم بر ذهنیت سیاستمداران اروپایی اگرچه از سویی از «بازار قابل انعطاف‌کار» سخن می‌گوید، ولی در عمل از همه‌ی ابزارها برای برکنار نهادن خارجیان و پناه‌جویان از بازار کار استفاده می‌کنند. و در واقع همین نگرش است که از سویی درباره‌ی مزایای این نوع بازراداد سخن می‌دهد و از سوی دیگر، خواهان مجازات بیشتر کارفرمایانی است که مهاجران و خارجیان را به کار می‌گیرند. آنچه که نارسوشن می‌ماند این است که اگر «انعطاف‌پذیری» بازار کار در مقیاس ملی برای افزودن بر قابلیت‌های نظام اقتصادی لازم است، چراست و چگونه است که در مقیاس بین‌المللی همین معیار به کار گرفته نمی‌شود؟

پاسخ کوتاه من به این پرسش، همان گونه که در صفحات قبل گفته‌ام این است که بر خلاف باور عمومی، تحولات سال‌های اخیر کشورهای اروپایی به مقدار زیادی تحت تأثیر جریان‌ات و نگرش فاشیستی و نئوفاشیستی در حال رشد در این جوامع قرار داشته است و همین نفوذ است که به اعتقاد من، دورنمای هواس انگیزی را برای اروپا در قرن بیست و یکم میلادی به نمایش می‌گذارد. (۹)

پانویست‌ها:

- ۱- برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: Tony Bunyan (edit): State watchin: The New Erope, 1993
- ۲- منظوم این نیست بگویم همه‌ی مهاجران سر از کشورهای سرمایه‌داری صنعتی در می‌آورند بل که هدفم توجه به آن بخشی است که از کشورهای به اصطلاح جهان سوم به این کشورها پرتاب می‌شوند. واقعیت این است که در برابر هر ۶ مهاجری که در اروپا پناه بسته است آسیا ۱۵ مهاجر، آفریقا ۱۱ مهاجر و امریکای شمالی و جنوبی فقط ۲ مهاجر دارد. به سخن دیگر، مصایب ناشی از جهانی شدن پناه‌جویی عمدتاً بر دوش کشورهای فقیر دنیا قرار دارد. این آمارها را از صنعت حمل و نقل شماره ۱۳۰ خرداد ۱۳۷۳ صفحه ۸ نقل کرده‌ام. حتا کمیسیون اروپا نیز اعلام کرده است که از هر ۲۰ تنی که در جهان دریدر می‌شوند تنها یک تن به اتحادیه اروپا می‌آید که سندش را در جای دیگر آورده‌ام.
- ۳- بنگرید به Marvin, R. Brams: "Market for Organs to Reinforce Altruism", in, Economic Affairs, Oct Nov.1986, PP.12-14
- ۴- برای نمونه بنگرید به Statewatch شماره ۲ آوریل ۱۹۹۱، ص ۵ که از ارسال اطلاعاتی از این قبیل بوسیله‌ی دولت هلند خبر می‌دهد.
- ۵- برای اطلاعات بیشتر بنگرید به دو تحلیل درخشان از اسناد فرانسویس در بر «اطلاعات سیاسی - اقتصادی» (شماره‌های ۱۰۹-۱۱۰ و ۱۱۱، ۱۱۲)، که در این خصوص بسیار روشنگرند و خواندنی.
- ۶- بنگرید به Statewatch شماره ۱ اکتبر ۱۹۹۵، ص ۲
- ۷- بنگرید به نشریه اکونومیست: شماره ۴ ماه مه، ۱۹۹۶، ص ۳۳
- ۸- همان، ص ۳۳
- ۹- علاوه بر منابعی که در شماره‌های گذشته به دست داده‌ام در نوشتن این مقاله از نشریه Statewatch شماره‌های ۳ و ۵ و ۶ که در فاصله‌ی ماه مه تا دسامبر ۱۹۹۶ چاپ شده‌اند استفاده کرده‌ام. به علاوه، اطلاعات فراوانی را از European Race Audit: Bulletin شماره‌های ۲۰ و ۲۱ که در اکتبر و دسامبر ۱۹۹۶ چاپ شده‌اند برگرفته‌ام. □